

نقدی بر کتاب «مکتب در فرایند تکامل»

حسین کهنی

قسمت چهارم

نویسنده کتاب «مکتب در فرایند تکامل» در ادامه میحث حقوق و مسئولیت‌ها، در کتاب خود یک تحلیل بنیادین از دواران سیاسی امامت امام باقر (ع) و امام صادق (ع) انجام داده‌اند که ذیلاً به پاره‌ای از آن اشاره می‌کنیم. در این زمینه ایشان می‌نویسد «در نخستین سالهای قرن دوم هجری که کار نارضایتی عمومی از بنی امیه بالا گرفته و نظام خلافت اموی رو به ضعف بود بسیاری از مردم امید داشتند که رئیس خاندان پیامبر در آن عصر، امام محمد باقر (ع)، رهبری نهضت را به دست گرفته و قیام خواهد کرد. اما امام به این انتظار و توقع عمومی پاسخ مثبت نداد. این عکس العمل شیعیانی را که در ذهنیت آنان، امام حق از خاندان پیامبر، در صورت فراهم شدن شرایط مناسب باید بی درنگ برای احقاق حق خود و برپا کردن نظام عدل و قسط به پا می‌خواست، دچار حیرت کرد^۱».

نویسنده در ادامه می‌گوید: «دو دهه پس از این، فرزند او - امام صادق (ع) - نیز در شرایطی که بسیاری آن را عالی‌ترین فرصت برای اقدام امام در راه بدست آوردن حق غصب شده خاندان پیامبر (ص) می‌دانستند، از هر گونه اقدامی خودداری فرمود. شوک حاصله از این سکوت و عدم اقدام، موجب شد که شیعیان در نظرات و ذهنیات قدیم خود که برای سال‌های طولانی بدان اندیشیده بودند تجدید نظر کنند^۲».

نویسنده برای تأکید بر تحلیل خود می‌افزاید: «در سال‌های اواخر دهه سوم قرن دوم که مسلمانان در سرزمین اسلامی علیه حکومت جائزانه یکصد ساله اموی برخاسته و جامعه شاهد یک انقلاب عظیم و قیام عمومی بود، امام صادق محترم‌ترین فرد از خاندان پیامبر در نظر تمامی مسلمانان شیعه و سنی بود. همه جامعه به وی بعنوان روشن‌ترین و شایسته‌ترین نامزد احراز خلافت می‌نگریستند و بسیاری انتظار داشتند که او برای بدست گرفتن آن و ایفای نقش سیاسی، خود قدم پیش نهد. عراق مالا مال از هواداران او بود. یک شیعه با حرارت به او خبر می‌داد که (نیمی از جهان) هوادار او هستند و مردم کوفه تنها منتظر دستور او بودند تا شهر را از دست اردوی اموی مستقر در آنجا بگیرند و آنان را اخراج کنند^۳».

کاملاً مشخص است که نویسنده معتقد است که مردم مسلمان اوایل قرن دوم هجری، از جمله اهل عراق اکثریت شیعه و پشتیبان امامان شیعه بوده‌اند، و آنقدر بر این موضوع تکیه کرده‌اند که نیمی از جهان را طرفدار و شیعه امامان معصوم به خصوص امام صادق معرفی کرده‌اند. این چنین تحلیلی نه با انبوه روایات موجود از خود آن دو امام بزرگوار که پیرامون میزان طرفداران‌شان در آن دوره گفته‌اند سازگار است و نه با اخبار مستند تاریخی که ذیلاً به آن اشاره می‌کنیم.

از سدید صیرفی چنین نقل شده است «خدمت امام صادق رسیدم و عرض کردم بخدا که خانه نشستن برای شما روا نیست. فرمودند چرا ای سدید؟ عرض کردم برای بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری، بخدا اگر امیر المومنین علی (ع) به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می‌داشت تمیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت به او طمع نمی‌کردند.

^۱ صفحه ۳۴ کتاب

^۲ صفحه ۳۵ کتاب

^۳ صفحه ۳۵ کتاب

فرمود ای سدیر فکر می‌کنی چه اندازه باشند؟ گفتم صد هزار. فرمود صد هزار؟ عرض کردم آری، شاید دویست هزار. فرمود دویست هزار؟ عرض کردم آری، و بلکه نصف دنیا. حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود برایت آسان است که همراه ما تا ینبع بیایی؟ گفتم آری. و من همراه او شدم... تا بزمین خاک سرخی رسیدیم که امکان خواندن نماز در آن بود. در آنجا حضرت بسوی جوانی که بزغاله می‌چراند نگریست و فرمود ای سدیر بخدا سوگند اگر شیعیانم به شماره این بزغاله‌ها می‌بودند، خانه نشستن برایم روا نبود و آنگاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم بسوی بزغاله‌ها نگریستم و آنها را شمردم، روی هم هفده رأس بیشتر نبودند^۴»

متأسفانه نویسنده کتاب، آقای مدرسی، این حدیث را جهت نظرات خود برگزیده و قسمت اول آن را که نظرات سدیر است انتخاب کرده و قسمت دوم را که نظر امام صادق (ع) است، از حدیث حذف کرده است. این روش جوانمردانه‌ای در بیان یک حدیث یا روایت نیست و اگر آقای مدرسی امام صادق (ع) را به عنوان یک امام راستگو و از جمله ابرار پذیرفته‌اند باید باور داشته باشند که امام صادق در این حدیث قسم به اسم جلاله خداوند خورده و اعلام داشته که مؤمنانش از یک گله هفده رأسی بز هم کمترند.^۵

بسیار مایه تأسف است که آقای مدرسی شیوه حذف قسمت‌های مختلف حدیث را در بسیاری از جاهای دیگر نیز به کار برده است. در روایتی دیگر از ابو بصیر نقل شده است که از قول امام صادق فرمودند «هان بخدا ای ابوبصیر اگر من در میان شما سه تن مؤمن پیدا می‌کردم که حدیث مرا نگه دارند و فاش نکنند، روا نمی‌دانستم هیچ حدیثی را از آنها پنهان دارم.»^۶

ملاحظه می‌شود که دوباره امام قسم جلاله یاد می‌کند که سه نفر که حدیث او را پنهان نگه دارند، ندارد. پس چگونه می‌خواستند با این جماعت، دست به انقلاب بر علیه بنی امیه و بنی عباس بزنند؟ در حدیثی دیگر امام صادق (ع) مرد مؤمن را کمیاب‌تر از جوهری که کیمیاگران در طلب آند، می‌داند.^۷ امام آن افرادی را که می‌خواهند از او دفاع کنند، مدعیان تشیع می‌داند نه مؤمنان تشیع.^۸

حمران ابن اعین در خبری که برای امام باقر (ع) می‌آورد، می‌گوید شیعیان شما به آن اندازه هستند که اگر گوسفندی را بخورند گوسفند تمام نشود.^۹

به لحاظ تاریخی آقای مدرسی می‌داند که امام صادق (ع) و امام باقر (ع) به خوبی از پیمان شکنی مردم زمان خود آگاه بودند. مگر عده زیادی با زید بن علی بیعت نکرده بودند؟ و او را منصور امت نمی‌نامیدند؟ پس چرا او را در بیابان عبدالقیس و با دویست نفر از یارانش در مقابل لشکر بنی امیه رهایش کردند^{۱۰}؟ و همان یاران باقی مانده نیز یکی یکی شمشیر انداخته رفتند تا جایی که حتی غلامش سندی، جسد پنهان شده او را به بنی امیه نشان می‌دهد^{۱۱}. و سپس جنازه

^۴ اصول کافی جلد ۱ حدیث ۲۵۱۳

^۵ وی در چندین جا امامان را مومنانی که با بدعت‌گذاری مبارزه می‌کردند و حق را از باطل جدا می‌نمودند و راستگو و پاکدامن بوده‌اند معرفی کرده است، من جمله در صفحه ۳۸

^۶ کافی حدیث ۲۳۱۲ جلد ۳

^۷ کافی حدیث ۲۳۱۱ جلد ۳

^۸ کافی حدیث ۲۳۱۳ جلد ۳

^۹ کافی حدیث ۲۳۱۴ جلد ۳

^{۱۰} تاریخ کامل ابن اثیر جلد ۷ صفحه ۳۰۹۱

^{۱۱} تاریخ کامل ابن اثیر جلد ۷ صفحه ۳۰۹۳

کشته شده او را بر خری سوار کرده و به کوفه آورده، سرش را بالای نی زدند، جسدش را سوزانده و نیمی از خاکسترش را در فرات و نیم دیگر را در کشتزار ریختند تا خاکستر او آب و غذای کوفیان شود^{۱۲}. اما هیچکس به دفاع از خاندان رسول برنخواست؛ و مگر فرزند او یحیی را با یکصد و بیست نفر از یارانش در ایران سر نبردند^{۱۳}؟ شیخ مفید در کتاب الارشاد خود که شرح حال ائمه اطهار را گزارش کرده است، زید بن علی ابن حسین را بعد از امام محمد باقر، فاضل ترین فرد دانسته و گفت «کان عابداً ورعاً فقیهاً سخياً شجاعاً و ظهر بالسيف یامر بالمعروف و نهی عن المنکر و یطلب بشارات الحسین علیه السلام»^{۱۴} پس چرا از آن جمعیت که نیمی از جهان بودند کسی آنها را یاری نکرد؟ مگر داعیان و هواخواهان بنی عباس همگی به گرد ابراهیم امام و سلیمان بن کثیر و مالک بن هثم و ابومسلم گرد نیامده بودند تا برای کسب قدرت و آوردن خلافت از بنی امیه به بنی عباس قیام نمایند^{۱۵}؟

بسیار جای تعجب است که آقای مدرسی این همه روایت و سند تاریخی که در آن دوران از خیانت و پیمان شکنی و حقیقت گریزی و امامت گریزی وجود دارد را نا دیده انگاشته و با امامان بزرگ و زیرک شیعه را به کسانی تشبیه می کند که با وجود نیاز جامعه به آنها و رویکردشان به آن دو بزرگوار، آنها بی توجه به این نیاز مردم برای عدالت، جامعه را رها کرده و به دنبال مسائل فقهی و طرح مسائل احکامی پرداختند، بطوری که مردم دچار یأس و ناامیدی شده و سکوت آنها را حرام تلقی کنند. وی می گوید «امتناع امام از دخالت و بهره برداری از موقعیت، عکس العمل های گوناگون را در میان مردم بوجود آورد، عده ای از هواداران وی به مجامله می گفتند که در آن وضعیت، سکوت و عدم قیام برای او حرام است، دیگران فقط اظهار یأس و نا امیدی می کردند که با وجود چنین موقعیت های مناسب، روزگار رهایی و دوران طلایی موعود شیعیان همچنان دور بنظر می رسد»^{۱۶}.

تعجب آورتر از مطالب فوق این است که آقای مدرسی بعد از تحلیل بدون سند و هویت خود پیرامون موضوع فوق می گوید امام صادق (ع) مایل نبودند حتی خود را امام بخوانند! وی می نویسد: «حضرت صادق (ع) مایل نبودند خود را امام بخوانند با آنکه این مسأله جای تواضع نیست»^{۱۷}. من نمی دانم که ایشان در چه شرایط فکری قرار داشتند که اینگونه نوشته اند. ایشان از صدها جلد کتاب از اهل شیعه و سنی، در کتابشان نام برده اند که بدون استثناء همه آنها از روایات و احادیثی منقول از محدثان شیعه و سنی آورده شده است که نام دوازده امام ما در آنها ذکر گردیده و از قول همه آنها به ویژه امام صادق (ع)، خصوصیات آن امامان بیان گردیده است.

امام صادق (ع) فرموده است: «مائیم امامان بر حق، راسخون در علم و تأویل کننده قرآن، قرآن را ما به ارث برده ایم، قسمت کننده دوزخ و بهشت هستیم، هدایت مردم دست ماست، آیات قرآن، مردم را بسوی ما هدایت می کند، نعمت خداوند بر بندگان هستیم، وارثان پیامبر بوده و یکی بعد از دیگری دانش آنها را به ارث برده ایم، محل آمد و شد فرشتگان و ظهور انوار الهی بر جهان هستیم و...»^{۱۸} جلد سوم حیات القلوب علامه مجلسی بطور کل درباره امامت و دوازده امام و احادیثی که درباره خودشان است می باشد. شیخ مفید در دهها جلد از کتابهایش به ویژه در ارشاد خود،

^{۱۲} تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۲۹۹

^{۱۳} تاریخ طبری جلد ۵ صفحه ۵۳۶

^{۱۴} ارشاد شیخ مفید صفحه ۲۶۸

^{۱۵} تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۳۰۷

^{۱۶} صفحه ۳۶ کتاب

^{۱۷} صفحه ۳۷ کتاب

^{۱۸} اصول کافی جلد ۳ دهها حدیث از امام صادق (ع) مبنی بر امامت خود و صفات ائمه آورده است.

نام دوازده امام و ادعای آنها مبنی بر امامتشان را نقل کرده است. شاید کتب موجود در زمینه امام بودن امام صادق (ع) از قول خودشان و دیگران بیش از صدها جلد باشد.

تأسف‌بار تر اینکه اینجانب به یکی از دو سند ایشان که در پاورقی کتابش در مورد ادعای امام صادق (ع) که مایل نبودند خود را امام بدانند، رجوع کردم، به هیچ وجه چنین کلامی در روایات نام برده شده وجود ندارد. بعنوان مثال ایشان حدیث ۱۸۱ جلد ۱ کافی را سند خود آورده است، در حالیکه امام صادق در این روایت تأکید بر رهبری دارد. عین حدیث چنین است «انّ الله تبارک و تعالی لم یدع شیئاً یحتاج الیه الامة الا انزله فی کتابه و ببینه لرسوله (ص) و جعل لكل شیء حدا و جعل علیه دلیلاً یدلّ علیه و جعل علی ما تعدی ذلک الحدّ حدا» خدای تبارک و تعالی چیزی از احتیاجات امت را وا نگذاشت جز آنکه آنرا در قرآنش فرو فرستاد و برای رسولش بیان فرمود و برای هر چیز اندازه و مرزی قرار داد و برای راهنمایی آن رهبری گماشت و برای کسی که از آن مرز تجاوز کند، کیفر قرار داد.

در این حدیث اولاً کجا امام صادق گفتند که من امام نیستم؟ ثانیاً دقیقاً اعلام کرده‌اند که هر چیزی یک دلیل و راهنما و هدایتگر لازم دارد و بر آن تأکید کرده‌اند. چطور آقای مدرسی از این سند اقتباس کرده که امام صادق (ع) بر امامت خود تأکید نداشته است؟

سخنان سست آقای مدرسی به همین جا و در این فصل کتاب خاتمه نمی‌یابد. او می‌گوید به دلیل اینکه شیعیان، دیگر روی جنبه سیاسی امام نمی‌توانستند حساب کنند، رو به مقام مذهبی و علمی امام آورده و پیشنهاد کردند که امام، معصوم هم باشد. به متن ایشان دقت فرمایید: «... امام دیگر رهبر مبارزه و منجی موعود که سال‌ها در انتظارش بودند، نبود. دست کم این دیگر نقش اصلی امام دانسته نمی‌شد. حالا دیگر برای این شیعیان هم اساساً امام، رئیس و رهبر مذهب بود. بدین ترتیب در ذهنیت جامعه شیعه در این دوره انقلابی پدید آمد و تأکیدی که قبلاً روی مقام سیاسی امام می‌شد، اکنون به مقام مذهبی و علمی امام انتقال یافت و نظریه عصمت ائمه در همین دوره به وسیله هشام بن الحکم، متکلم بزرگ شیعه در این عصر پیشنهاد گردید»^{۱۹}.

جالب‌تر اینکه آقای مدرسی سند این کلام خود را از کتاب دائرة المعارف اسلام که توسط غربی‌ها نوشته شده است آورده است.^{۲۰}

ما در تحلیل و سخنان آقای مدرسی دچار ابهام شده‌ایم که آیا ایشان واقعاً حتی یکبار به احادیث معصومیت امام رجوع کرده‌اند یا خیر و یا اینکه تمامی این احادیث را جعلی می‌دانند؟ در آن صورت می‌بایست درایه و رجال حدیث را مستند کرده و بطور اخص بیان دارند که کدام حدیث‌ها جعلی است یا سند آن ضعیف است و سپس تحلیل خود را ارائه دهند. سراسر کتاب ایشان در مورد جعلی بودن حدیثی یا ضعیف بودن روایی آن حتی یک مورد سخنی به میان نیاورده، چه برسد به اینکه آن را اثبات نماید و چگونه چنین حکم بزرگی را که عصمت امامان توسط هشام بن الحکم پیشنهاد شده است را ابراز نموده است؟ با چه مدرک و حجتی، چون فقط یک نویسنده غربی چنین گفته پس باید آن را پذیرفت، بدون هیچ سند و مدرک بر ابطال انبوهی از احادیث موجود بر عصمت امامت؟

بحث عصمت امامت، هم یک بحث استدلالی و منطقی است و هم یک موضوع قرآنی که اثبات آن آیات خاصی در قرآن را به خود اختصاص داده است^{۲۱} و هم یک بحث روایی است که ده‌ها روایت از همه امامان در این زمینه نقل شده

^{۱۹} صفحه ۳۹ کتاب

^{۲۰} پاورقی صفحه ۳۹ کتاب

^{۲۱} مانند آیه تطهیر: انما یرید ا... لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً

است. ذیلاً حدیثی را در این زمینه بیان می‌داریم. این حدیث از اصول کافی جلد ۱ برگرفته شده است. می‌دانیم که یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۹) همزمان با دوره غیبت صغری امام زمان (عج) می‌زیسته است و کتاب‌های الرجال و رسائل را نوشته است و اصول کافی را که مملو از احادیث است، جمع آوری کرده است. نجاشی در مورد وی گفته است او در زمان خود در ری شیخ و پیشوا بود و حدیث را از همه ضبط کرده و بیشتر از همه مورد اعتماد است. ابن حجر عسقلانی سنی می‌گوید، کلینی از رؤسا و فضلاء شیعه در ایام مقتدر عباسی است. علامه مجلسی او را مؤید خداوند نامیده و جمله معروف «الکافی کاف لشیعتنا» را که منقول از امام زمان (عج) است، در مورد همین کتاب گفته‌اند و خود آقای مدرسی در کتاب خود، ۸۸ حدیث از اصول کافی به عنوان اسناد نظرات خود ارائه داده است، بدون آنکه مورد وثوق بودن یا نبودن یکی از آنها را پیگیری کرده باشند.^{۲۲}

محتوای اصلی کتاب «مکتب در فرایند تکامل» ۳۰۱ صفحه است. ایشان بطور متوسط هر ۳ صفحه و نیم، یک حدیث و در کل ۸۸ سند از اصول کافی نقل کرده است که بیشترین مأخذ سندی وی در این کتاب، اصول کافی است. و به همین دلیل، ما از کتاب اصول کافی یعقوب کلینی که مورد وثوق آقای مدرسی است، روایات خود را بیان می‌داریم و گر نه در بسیاری از کتاب حدیثی علمای دیگر، صدها روایت در مورد عصمت امامان وجود دارد.^{۲۳}

اکنون به متن حدیثی می‌پردازیم. کلینی می‌نویسد اسحاق بن غالب از امام صادق (ع) نقل کرده است که ایشان در خطبه‌ای، حال و صفات امامان علیهم السلام را بیان کرده است.

امام صادق (ع) در این خطبه طولانی ضمن بر شمردن ده‌ها صفت از خصوصیات امامان علیهم السلام می‌فرماید: «... پس امام همان برگزیده پسنندیده و رهبر محرم اسرار و امید بخشی است که به فرمان خدا قیام کرده است، خدا او را برگزیده و در عالم ذر که او را آفریده زیر نظر خود پروریده و در میان مردم او را همچنان ساخته است، در عالم ذر پیش از آنکه جاننداری پدید آید، امام را مانند سایه‌ای در سمت راست عرش آفریده و با علم غیب خود به او حکمت بخشیده و او را برگزیده و برای پاک‌ی‌اش (انتخبه لِطُهره) انتخابش کرده است، باقیمانده خلافت آدم به او رسیده و از بهترین فرزندان نوح (ع) است، برگزیده خاندان ابراهیم (ع) و سلاله اسماعیل و انتخاب شده عترت محمد (ص) است، همیشه زیر نظر خدا سرپرستی شده و با پرده خود، حفظ و نگهبانی‌اش نموده و دام‌های شیطان و لشکرش را از او کنار زده و پیش آمده‌های شب و افسون‌های جادوگران را از او دور ساخته است، روی آوردن بدی را از او برگردانیده، از بلاها بر کنار است، از آفت‌ها پنهان است، از گناهان معصوم است و از تمام زشت کاری‌ها مصون می‌باشد.

مطروح عنه حیائل ابلیس و جنوده، مرفوعاً عنه وقوب الفوس و نفوٹ کل فاسق، مصروفاً عنه قوارف السوء، مبراً من الغاهات، محجوباً عن الآفات، معصوماً من الزلات، مصوناً عن الفواحش كلها»

در ادامه می‌فرماید: «امامان در جوانی به حلم و برّ و خویش‌داری از گناه معروف‌اند و در پیری به پاکدامنی و علم و فضیلت منسوب^{۲۴}». در حدیثی قبل از همین حدیث، مرحوم کلینی حدیث مفصل دیگری را از قول امام رضا (ع) نقل کرده است که راوی آن عبد العزیز بن مسلم است و تمام آن در مورد مناقب امامت است که در قسمتی از این حدیث از

^{۲۲} مستندات ایشان از اصول کافی در صفحات ۲۰، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ...، ۳۰۱

^{۲۳} روایت در مورد معصوم بودن امامان تقریباً از همه امامان نقل شده است. بعنوان مثال امام علی (ع) فرموده: «خداوند ما را پاک و معصوم و شاهد بر مردم و حجتش در زمین قرار داده است». کتاب بصائر الدرجات یا شیخ صدوق در کتاب خصال در باب حدیث‌های سه‌تایی چندین روایت از معصوم بودن ائمه از قول حضرت علی (ع) نقل کرده است. علامه مجلسی در جلد ۷ بحار الانوار در باب جوامع مناقبهم (ع) بطور مستقیم از علی (ع) در مورد معصوم بودن امامان حدیث نقل کرده است و ...

^{۲۴} اصول کافی جلد ۱ حدیث ۵۱۹

قول امام رضا (ع) چنین آمده است: «پس همانا چون خدای عزوجل بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگان انتخاب فرماید سینه‌اش را برای آن کار باز کند و چشمه‌های حکمت در دلش گذارد و علمی به او الهام کند که از آن پس از پاسخی در نماند و از درستی منحرف نشود». امام رضا در ادامه می‌فرماید: «لایحیر فیه عن الصواب فهو معصوم موید موفق مسدد قدامن من الخطایا و الزلل و العثار یخصه الله بذلک لیكون حجة علی عباده و شاهده علی خلقه».

امام از درستی و راه راست منحرف نشود، پس او معصوم است و تقویت شده از سوی خداست و با توفیق او از هرگونه خطا و لغزش و ناراستی و لغزش در امان است. خدا او را به این صفات امتیاز بخشیده تا حجت رسای او باشد^{۲۰}».

قضاوت بیشتر در این زمینه را به خود خوانندگان واگذار می‌کنیم.